

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
 لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
 (52)

دوشنبه 21 - 02 - 1438؛ 01 - 09 - 1395؛ 21 - 11 - 2016

I. (حکمت 130، نسخه فیض الإسلام)

I. متن و ترجمه کلام امام- علیه السلام:

فیض الإسلام، قصار 130

وَ قَالَ- عَلَيْهِ السَّلَام- مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ وَ تصديق ذلك في كتاب الله تعالى قال في الدعاء ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَ قال في الاستغفار وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا وَ قال في الشكر لئن شكرتم لأزيدنكم

وَ قال في التوبة إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

[و فرمود:] هر که چهار چیز بخشیده شد، از چهار چیز محروم نشد. آن که دعا داده شد، از پذیرفته شدن محروم نشد، و آن را که توبه داده شد، از قبول گردیدن محروم نشد، و آن که غفران خواستن داده شد، از مغفرت محروم نشد، و آن که شکر داده شد از فرونی محروم نشد.

و تصدیق آن در کتاب خدای تعالی است، که در باره دعا فرمود، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (مرا بخوانید تا پاسخ گویم شما را!) و درباره غفران خواستن فرمود، "وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا" (و هر که کاری بد کند، یا بر خویش ستم ورزد، سپس از خدا غفران خواهد، خدا را غفور و رحیم یابد).

و در باره شکر فرمود، "لئن شكرتم لأزيدنكم" (اگر شکر گزارید، می افزایم شما را). و درباره توبه فرمود، "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (جز این نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنان که زشتی انجام می دهند از روی نادانی، سپس توبه می کنند از نزدیک. پس خدا توبه می کند بر آنها، و علیم حکیم است)

I. شرح حکمت 130 (4)

1. مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: هر که چهار چیز بخشیده شد، از چهار چیز محروم نشد.

2. مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ: آن که دعا داده شد، از پذیرفته شدن محروم نشد.

3. وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ: و آن را که توبه داده شد، از قبول گردیدن محروم نشد.

گفته شده است: توبه در لغت همان رجوع است، و گفته می شود "تاب" و "انآب" و "آب"، و گفته می شود، "تابَ عَلَى أَثَرِهِ" یعنی بازگشت بر عقبش، و در اینجا مراد رجوع از مخالفت است به موافقت. خدای تعالی می فرماید هر که توبه نکند، ظالم است، "وَ مَنْ لَمْ يَتُوبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" (49:11 الحجرات) (و آنان که توبه نکردند، آنها همان ظالمان هستند). و رجوع تائب از طریق مغضوب علیهم، و ضالین است به صراط مستقیم، صراط کسانی که بر آنها انعام شده است، و آن نباشد مگر با هدایت، و برای همین، عبد می گوید، "أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" (6:1 الحمد)، تا آخر سوره.

توبه عبد بین دو توبه خدای سبحان قرار دارد چنانچه می فرماید، "ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ" (9:118 التوبه) (سپس بازگشت بر آنها تا توبه کنند، بی تردید خدا همان تواب رحیم است).

هم چنین خدای تعالی می فرماید، "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (جز این نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنان که زشتی انجام می دهند از روی نادانی، سپس توبه می کنند از نزدیک. پس خدا توبه می کند بر آنها، و علیم حکیم است). پس، خدای تعالی پذیرش توبه را بر خود واجب فرموده است چنانچه فرمود، "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (4:17 النساء) (جز این نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنان که زشتی انجام می دهند از روی نادانی، سپس توبه می کنند از نزدیک. پس خدا توبه می کند بر آنها، و علیم حکیم است)

گفته شده است: "التَّوَّابُ" بودن حق تعالی بدان معناست که باز می گردد بر عیدش، و موفق می سازد او را برای بازگشت و آسان می سازد آن را برای او، و تا هنگامی که بازنگردد خدا بر عبد، باز نگردد عبد. پس ابتداء توبه از خدای تعالی است بر عبد، و تمام آن هم از اوست با قبول توبه عبد. پس، چون واقع شود عبد در ذنبی، و بازگردد و توبه کند سوی خدا، از

تنگنا نجات یابد و گشایش شود برایش، و کسی که بلغزد، و بعد آن عذر آورد، عفو شود و غفران گردد، و عبد همیشه تواب باشد، ربّ همواره غفار.

"التَّوَابُ" آن است که موفق می‌سازد عبادش را به توبه با بازگشتن بر آنها، و قبول می‌کند توبه آنها را، و دعاء را با عطاء پاسخ می‌دهد، و توبه را با عفو. هم چنین گفته‌اند: معنای آن فراهم آوردن اسباب توبه است برای عبادش، و نیز آن که گاهی بر حذر می‌داردشان، و گاهی مهلت می‌دهدشان، پس باز می‌گردند سوی او، و توبه می‌کنند. سبحان است آن که باز می‌گردد بر عباد با اصناف احسان، و توفیق می‌دهدشان بعد خذلان، و عطاء می‌کندشان بعد حرمان، آسان می‌گیرد بعد سخت‌گرفتن، و عفو می‌کند بعد وعید.

گفته شده است در حالی که نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- بین اصحاب خود نشسته بود، پرنده‌ای از سقف فرود آمد بر منقارش قطعه گلی بود، و فریادی عظیم بر آورد- نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- تبسم کرد، و فرمود که می‌گوید همان گونه که من نمی‌توانم با این قطعه دریا را تیره کنم، ذنوب امت تو نیز تغییر ندهد رحمت خدا را.

4. **اقسام توبه:** استاد جوادی آملی در تسنیم ج 4 ص 470 - 469، در مورد توبه و اقسام آن می‌فرماید:

توبه، از فضایل اخلاقی و نعمت ویژه‌ای است که خداوند آن را فراسوی سالکان نصب کرده است. برخی بر این باورند که توبه اولین منزل در منازل سایرین کوی حق است. البته در اولین مرحله بودن توبه تأمل است، ولی می‌توان آن را از منازل ابتدایی سیر و سلوک به شمار آورد. اصل توبه به معنای رجوع به سوی خداوند همان سیر صعودی بنده به سمت اوست و نشان گناه تائب نیست. از این رو حضرت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود، "توبوا إلی الله فإني أتوب إلی الله [الیه خ] کل یوم مائة مرة" (نهج الفصاحه، ج 1، ص 170)؛ به طرف خدا توبه کنید، من روزی یکصد بار به سوی خدا توبه می‌کنم. برای توبه به معنای رجوع و صعود به سوی خداوند درجاتی است که برخی آن درجات را چهار قسم یاد کرده‌اند:

الف: توبه عوام که ترك گناه و قضای فوائت و پرداخت حقوق و ندامت بر گذشته و عزم نسبت به آینده است.

ب: انابه‌ی خواص از مؤمنان.

ج: اوبه‌ی خواص از اولیا.

د: جذبه‌ی انبیا.

برای هرکدام از این درجات چهارگانه حکم خاص و اثر مخصوص است.

5. **پنجیده بودن توبه عبد به دو توبه خدا:** هم چنین استاد جوادی آملی در تسنیم ج 3 ص 446-444، می‌فرماید:

توبه‌ی عبد محفوف به دو توبه‌ی خداست: شکی نیست که توبه‌ی عبد به معنای بازگشت او به سوی خداوند از طریق تضرع و اظهار اطاعت و انقیاد، پس از ارتکاب گناه است، لیکن توبه‌ی خداوند که به معنای لطف و عنایت و توجه او به بنده‌ی عاصی است به دو صورت تحقق می‌یابد: نخست از طریق الهام توبه به عبد و دیگر از طریق قبول توبه‌ی عبد. حاصل این‌که، برای خداوند دو توبه وجود دارد که توبه‌ی عبد در میان آن دو توبه قرار دارد و محصور و محفوف به آن دو فیض است و آنچه در سوره‌ی "توبه" آمده که خداوند توبه را به بندگان الهام کرد تا آنان توبه کنند و برگردند: "ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا" (9:118: التوبه) اشاره به توبه‌ی اول خداوند [است] ... و در ذیل [ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ" (9:118: التوبه)] آن نیز به عنوان "تواب" و "رحیم" تلیل گردیده، اشاره به توبه‌ی دوم خداوند است. البته، با توجه به این‌که توبه‌ی دوم خداوند همانند توبه‌ی عبد، متضمن معنای رجوع است باید به گونه‌ای معنا شود که مفهوم بازگشت را در بر داشته باشد؛ مانند این‌که گفته شود پس از توبه‌ی عبد، خداوند به رحمتی که بر اثر گناه، از بنده‌اش سلب کرده بود برمی‌گردد که طبعاً لازمه‌اش قبول توبه‌ی عبد است و این‌که گفته شود توبه‌ی دوم خداوند همان قبول توبه‌ی عبد است و به همین مقدار بسنده شود، حق مطلب ادا نمی‌شود؛ گرچه فی الجمله صحیح است، ولی برای صحت الجمله، نیازمند به تکمیل است.

به هر تقدیر، توبه‌ی اول خداوند که همان رحمت و لطف مخصوص الهی در حق بنده‌ی گناهکار است، وقتی به سوی بنده‌اش منعطف می‌شود، او را بیدار می‌کند و به حرکت و انابه‌ی به سوی خدا و می‌دارد؛ یعنی تا خدا عنایت نکند بنده توفیق توبه نمی‌یابد و چنین نعمتی شامل حال او نمی‌شود. پس هر جا تبه‌کاری تائب شد و نعمت بازگشت به مبدأ هستی بهره‌ی او شد باید بداند که حتماً لطف الهی شامل حال او شده است؛ زیرا همه‌ی نعمت‌ها از خداست: "وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ" (16:53: النحل) و تا نفع‌ی رحمانی و نسیم قدسی از جانب او نوزد انسان تبه‌کار از خواب غفلت بیدار نمی‌شود.

اگر انسان خفته‌ای که در بیان مبارک امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- به او خطاب شده است: "يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ... أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقِظَةٌ" (نهج البلاغه، خطبه‌ی 223) بخواهد بیدار شود و مشمول این‌گونه نفعات گردد، باید مطابق آنچه از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- نقل شده: "إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا قَتَعَرُضُوا لَهَا [و لا تعرضوا عنها]" (بحار، ج 68، ص 221) خود را در معرض این نفعات قرار داده، از آن روی برنگرداند زیرا این بیان نشان می‌دهد که ممکن است

خداوند نسبت به کسی توبه را الهام کند و نفعه و نسیم رحمانی خود را بوزاند و در عین حال انسان گنه‌کار آزاد و مختار، آن را نپذیرد و از آن رویگردان شود.

6. گفتار شیخ ابن عربی در باب توبه: شیخ ابن عربی در باب هفتاد و چهارم فتوحات گفتاری مفصل دارد در باب توبه، که

بخش‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج 13، ص 271 - 269):
بدان، ای که خدا ما و تو را تأیید کند، که خدا می‌فرماید، "وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" (24:31 النور) (و توبه کنید به سوی خدا همگی ای مومنان شاید که رستگار شوید!) پس، امر فرمود عبادش را به توبه، سپس، تلقین فرمود آنها را حجتی اگر مخالفت امر کردند، و او- تعالی- فرمود، "ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا" (9:118 التوبة) (سپس بازگشت بر آنها را تا بازگردند). تا آن را بگویند چون مورد سؤال واقع شوند، یعنی بگویند اگر بازگشته بودی بر ما، ما هم توبه می‌نمودیم. این مثل قول خدا تعالی است که فرمود، "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ" (82:6 الإنفطار) (ای انسان چه چیزی ترا نسبت به رب کریمت مغرور ساخت؟! تا بگویند: کرمت! پس، این از باب تعلیم خصم است حجت را به خصمش تا با آن با او احتجاج کند چون محبوب باشد. لفظ "الانسان" را آورد- با ألف و لام- و "اغترار" تا فرا گیرد همه مردم را. این از جمله اموری است که دلالت بر آن دارد که خدا برای همه آنها سعادت خواسته است، مآل (سرانجام) همه به آن است هر چند برسد آنها را اموری که مناقض آن باشد.

اما در اینجا نکته‌ای است، و آن این است که توبه خدا همراه است با "علی" زیرا از اسماء او اسم "العلی" است ولی توبه خلق همراه با "الی" زیرا مطلوب از توبه اوست، و او غایت آن است، و اجتماع نمودند حق و خلق در "من" (از) از توبه. پس، آنها (خلق) بر می‌گردند سوی او- تعالی- از خودشان، و عارفان بر می‌گردند سوی او- تعالی- از او- تعالی، و علماء بالله بر می‌گردند سوی او از رجوعشان به سوی او. و اما عامه، آنها رجوع می‌کنند از مخالفت به سوی موافقت. و حق- عزّ و جلّ- رجوع می‌کند بر آنها از کتابت (نوشتن) "إِن يَخْذَلْكُمْ" اگر خوارتان گرداند تا بر گردند سوی او به حسب آنچه اقتضای آن را دارد مقامات ایشان است، که به زودی توضیح خواهیم داد آن را. پس، رجوع حق بر آنها برای آن است که باز گردند به سوی او، مثل قول خدای تعالی است که فرمود، "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" (5:54 المائدة) (دوست دارد آنها را و آنها دوست دارند او را). پس رجوع بر آنها رجوع عنایت محبت ازلی است تا توبه کنند، و هنگامی که توبه کنند، دوست بدارد آنها را دوستی کسی که به سوی او بازگشته است، پس این دوستی جزاء است، و خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ" (2:222 البقرة) (به درستی که خدا دوست دارد توبه‌کنندگان را!) پس، این محبت او آن محبت اول نیست و برای بنده محبتی دیگر است علاوه بر آن که فرمود، "وَيُحِبُّونَهُ" (5:54 المائدة) (دوست دارند او را) و آن همان است که رسول الله- صلی الله علیه و سلم- فرمود، "أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغُودُكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ" (دوست بدارید خدا را برای آنچه شما را روزی فرموده است از نعمت هایش). پس، این محبت جزاء منعم است به خاطر آنچه با آن انعام نموده است بر آنها. این محبت آنها در برابر آن است که فرمود، "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ" (2:222 البقرة) حب جزاء است برای حب جزاء ولی اولی حب عنایت از او بود در ابتداء، و حب آنها نسبت به او حب ایثار برای جناب اوست، نه حب نعمت. پس، توبه از ایشان از محبتی است که از او- تعالی- که نتیجه می‌دهد محبت دیگری را از او- تعالی-، و آن [توبه] بین دو محبت خداست نسبت به آنان، مانند توبه او- سبحانه- بر آنها که ناشی از محبت آنهاست، که نتیجه می‌دهد محبت دیگری را از آنها. پس توبه او بر آنها نیز [به توبه خود] بین دو محبت است. این از آن باب است که خدا آدم را بر صورت خویش خلق کرده است، یعنی جمیع آنچه را حضرت الهیه از صفات قبول می‌کند انسان صغیر و کبیر نیز قبول می‌کند.

حد توبه ترك لغزش است في الحال، و ندم بر آنچه از دست شده است، و عزم بر آن که باز نگردد به سوی آنچه از آن بازگشته است، و بعد از آن خدا انجام دهد هر چه را خواهد. أما ترك لغزش في الحال ضروری است زیرا سلطان وقتش حیاء است و حیاء با سلطان خود بین آن که با حیاء است و بین تجاوز حدود خدا حائل می‌شود، و از اسماء خدای تعالی که مذکور است در سنت "الحيي" و خدا در روز قیامت از صاحب موی سپید حیاء می‌کند. پس، حیاء خدا از عبد آن است که آموخت او را که سوی خدای سبحان باز نمی‌گردند مگر آن که او برگردد بر آنها. پس، هنگامی که بایستاد آن مخدولی که خدا بر او بر نگشته است و او نیز به سوی او برنگشته است در پیشگاه خدا، و در حال ایستادنش در پیشگاه او در روز قیامت، در خود به یاد آورد این آیه را، "ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا" (9:118 التوبة) (سپس بازگشت بر آنها را تا بازگردند)، حیاء کند خدا از او از این که مؤاخذه اش کند به ذنبی، همان طور که عبد حیاء می‌کند از خدا در حال توبه‌اش به سوی خدا از این که صورت گیرد از او لغزشی در حالی که او در این حال است [زیرا در صورت لغزش،] او تائب نیست در آن حال ولی سخن ما در مورد تائب است. پس، حیاء برای او لازم است، و اقتضای ترك لغزش را دارد في الحال، و کسی که ترك کند لغزش را في الحال تائب است. اگر عارف باشد، آن ترك نسبت آن [لغزش] است به ریش، پس نسبت می‌دهد آن را به خودش از روی ادب مع الله هر چند در نفس الأمر فعل فعل خداست، و قدر از خدا، و حکم به معصیت و لغزش بودن نیز حکم خداست ولی با این وجود ادب به او می‌گوید نسبت آن را به خودت زیرا [از جهتی] که زبان مذمت به تعلق آن می‌گیرد. برای همین در تعریف

حد نفس گفته اند که آن هر خاطر مذمومی است، حال آنکه اصل آن است که، "فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا" (91:8 الشمس) (پس الهام نمود به آن (نفس) فجور و تقوی را)

موقف بعضی از علماء بالله در ترك لغزش فی الحال: از علماء بالله کسی هست که نزد او ترك لغزش فی الحال آن است که مشاهده نکند که لغزش است، و این عین قضاء خدا است در آنها زیرا اوست که حکم کرده است به این که آن لغزش است، ولی از آن حیث که آن فعل از أفعال خداست، در غایت حسن و جمال است، و آن را "زلة" (لغزش) می‌نامند از "زل" هنگامی که بلغزد، یعنی فرو افتد از نسبت أفعال خدا بودندش به سوی حکم خدا در آن به ذم، پس حکم خدا در آن به لغزش بودن از این مرتبه است. از علماء بالله، کسانی می‌باشند که زلت حق ایشان را، ان است که مشاهده زلت می‌کنند در آن فعل از آن جهت که زلت است، نه از آن جهت که فعلی است که تعلق می‌گیرد به آن ذم یا حمد. پس، مشاهده نسبت آن می‌کند به عبد، و به واسطه آن نسبت زلت نامیده می‌شود هر چند هر فعلی الهی نسبت داده می‌شود به عبد از این باب. پس، همه أفعال عالم لغزش هستند، چه محمود باشند، چه مذموم. **موقف بعضی از مردم در ترك لغزش فی الحال:** از میان مردم، کسی است که ترك لغزش فی الحال در حق او مشغول می‌دارد او را به رجوع به سوی ربّش، و بازگشت از ربّش [نزد او] خواری است و نقیض [آن]، و کسی که به حال نقیض است قرار نمی‌گیرد در نقیض دیگرش. پس، به طور قطع در این حال لغزشی نیست. از میان مردم، کس دیگری است که ترك لغزش فی الحال در حق او مشغول می‌سازد او را به شهود رجوع حق بر او تا او [نیز] باز گردد به سوی او تا فرق گذارد بین [آن] رجوع خدا بر او که به منظور بازگشت اوست به سوی خدا، و بین رجوع دیگری، که در نتیجه آن، او باز نمی‌گردد به سوی خدا. این به منظور تمییز گذاشتن بین دو رجوع است تا میزان و ملاکی برای خود قرار دهد که چه عملی از أعمال، و ذکر زبانی، یا قلبی، یا عمل با جارحه، یا مجموع آنها، یا بخشی از مجموع آنها بر او از ناحیه خدا واجب شده است. کسی که اشتغالش چنین باشد، لغزش فی الحال از او سر نمی‌زند. از مردم کسی دیگر هست که ترك لغزش فی الحال در حق او آن است که مشاهده رجوع حق بر خود می‌کند، نه برای تمییز، و نه برای بازگشت به سوی او بلکه برای آن که بداند حقیقت معنی رجوع الهی را که به چیزی آن را نسبت دهد، به ذات یا به اسمی الهی، و بداند سبب آن رجوع چیست، آیا ذاتی است یا غیر ذاتی، و یا نسبتی با ذات ندارد. اینها و امثال اینها اموری هستند که طلب ترك لغزش فی الحال می‌کنند.

رکن دوم توبه: اما رکن دوم همان "ندم" است بر آنچه از دست شده است، و آن نزد فقهاء بزرگترین رکن است مانند قول رسول الله (ص) که فرمود، "الحج عرفة" (حج همان عرفة است) زیرا عرفة بزرگترین رکن حج است، در اینجا [نیز] امور فراوانی راجع تائبین مطرح می‌باشد. میم "ندم" منقلب از "باء" است، مثل "لازم" و "لازب"، و آن اثر حزن اوست بر آنچه از دستش شده است، که ندمی نامیده می‌شود، و ندب اثر است. پس، به میمی منقلب شد و قرار داد برای اثر حزن خاصیتی معین.

اختلاف احوال توبه کنندگان و متعلق ندم: اما تعلق آن به آنچه از دست شده است، بعضی از هم فکران ما آن را ضایع ساختن وقت می‌دانند زیرا آنچه از دست رفته است بر نمی‌گردد، بعضی دیگر از هم فکران ما اعتقاد دارند که صاحب وقت می‌باشند و فائده حزن آن است که برای ایشان جبران گذشته می‌کند، و به این سخن خدای تعالی استناد می‌کنند، "إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" (الفرقان 25:70) (مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و انجام دهد عمل صالحی را، پس خدا تبدیل کند زشتی های ایشان را به نکویی!) گروه دیگر از هم فکران ما بر آنند ندم امکان ندارند مگر با حاضر ساختن در نفس خود ذنبی را که حائل بوده است بین او و بین طاعت از دست رفته امر ربّ عزّ و جلّش حال آنکه یاد آوردن جفاء در حال صفاء جفاء است، پس شایسته است که ذنبش را فراموش کند. این دیدگاه خلاف دیدگاه اول است چه او می‌گفت که توبه آن است فراموش نکنی ذنب خودت را ولی کلام در چیزی است که از دست رفته است. از میان آنان کسانی هستند که ندم دارند بر اینکه استغفار نکردند در عقب هر ذنبی، و گروهی می‌باشند که ندم دارند بر وقتی که از دست داده اند، و از میان مردم کسانی هستند ندم بر طاعت از دست رفته در وقت مخالفت دارند، و کسانی می‌باشند که ندم بر از دست شدن فعل کبائر در وقت مخالفت می‌دانند زیرا آنها مشاهده تبدیل هر سینه ایی را حسنه ایی همپای آن می‌کنند، مانند قتل نفس که تبدیل به احیاء نفس می‌شود، و ذم که تبدیل به محمّدت می‌شود، و صدقه که [در عوض] غصب یا سرقت، یا خیانت می‌آید. گروه دیگری از مردم ندم بر از دست رفتن حضور مع الله می‌دانند در قضاء او به معصیت در حال معصیت، و مردمی دیگر ندم را بر از دست رفتن فرصت اضافه آن فعل به فاعل در حال فعل می‌دانند.

7. **شعر:** حافظ:

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

مولانا، در دفتر اول مثنوی:

کرد ما را هست دان پیداست این
پس مگو کس را چرا کردی چنان
فعل ما آثار خلق ایزدست

کرد حق و کرد ما هر دو ببین
گر نباشد فعل خلق اندر میان
خلق حق افعال ما را موجدست

ناطقى يا حرف بيند يا غرض
گر به معنى رفت شد غافل ز حرف
آن زمان که پيش بينى آن زمان
چون محيط حرف و معنى نيست جان
حق محيط جمله آمد اى پسر
گفت شيطان که بما اغويتتى
گفت آدم که ظلمنا نفسنا
در گنه او از ادب پنهانش کرد
بعد توبه گفتش اى آدم نه من
نه که تقدير و قضای من بد آن
گفت ترسیدم ادب نگذاشتم
هر که آرد حرمت او حرمت برد
طیبات از بهر کی لطیبین

کی شود یک دم محيط دو عرض
پیش و پس یک دم نبیند هیچ طرف
تو پس خود کی ببینی این بدان
چون بود جان خالق این هر دوان
وا ندارد کارش از کار دگر
کرد فعل خود نهان دیو دنی
او ز فعل حق نبد غافل چو ما
زان گنه بر خود زدن او بر بخورد
آفریدم در تو آن جرم و محن
چون به وقت عذر کردی آن نهان
گفت هم من پاس آنت داشتم
هر که آرد قند لوزینه خورد
یار را خوش کن برنجان و ببین